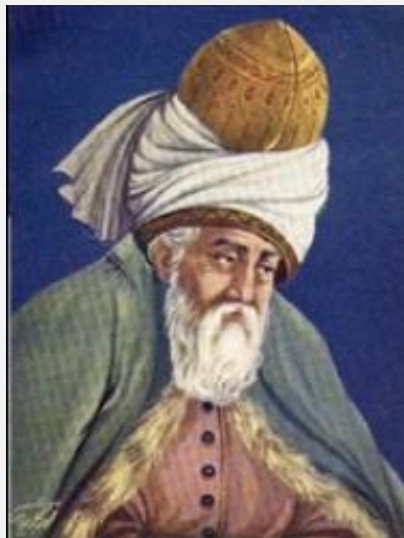


شیرینی سر دلبران و تلخی حدیث دیگران

مولانا اندیشمندی جهان‌وطن است و بی‌شک یکی از رازهای مانایی اندیشه او و اقبال روزافزون مردمان به این متفکر جهان‌وطن نیز در همین خاصیت اندیشگی او نهفته است.



یاسر هدایتی: مولانا اندیشمندی جهان‌وطن است و بی‌شک یکی از رازهای مانایی اندیشه او و اقبال روزافزون مردمان به این متفکر جهان‌وطن نیز در همین خاصیت اندیشگی او نهفته است.

مضامین بلند انسانی پرداخته در بیان و زبان مولانا، نخستین وجهی است که هر مخاطب در هر دوره‌ای از روزگار می‌تواند گوشه زلف و خاطر با آن گره بزند و زانوی شاگردی به زمین نهاده از بیان آکنده از تمثیل و استعاره مطمئن مولانا بهره‌ها ببرد. وجه جهان‌وطنی اندیشه مولانا اما نمودهای گوناگونی دارد که می‌توان آن را با نگاهی آسیب‌شناسانه نیز بررسی کرد.

حادثترین مسئله در این منظر نظریه ترجمه‌ناپذیری شعر و واقعیت ترجمه‌ناپذیری شعر مولانا است. شعر مولانا که برآمده از پس انبوهی از معارف کلاسیک اسلامی- ایرانی است به همراه انبوهی از تجربه‌های هنری و ادبی گذشتگان مولانا از متنبی شاعر (که خود مشهور به مولانای عرب است) تا سعدی هم روزگارش، از معارف بهاء‌ولد که میراث‌دار علمای خراسان محسوب می‌شود تا تحصیلات مفصل رسمی‌اش در دمشق، همه‌وهمه به‌عنوان مبانی‌ای برای فراگیری و فهم اندیشه مولانا از پس شعرهایش محسوب می‌شود؛ مبانی‌ای که بدون آگاهی حداقل ضمنی از آن، در فهم مولانا راه به ترکستان است و بس. در این میان اما به گواه مستندات اکنونی ترجمه شعرها و کندوکاوهای گوناگون در شعر مولانا به زبان‌های غیرفارسی، به راستی این مطالعات و ترجمه‌ها چقدر از فهم درست اندیشه مولانا بهره‌مندند؟ آیا از پس این همه ترجمه و تتبع و شرح فرانسوی، روسی، ترکی، انگلیسی، عربی، اسپانیایی، آلمانی و... آثار و اندیشه‌های مولانا، تا چه حد می‌توان خوشبین بود به غواصی صیرفی ایشان در به‌دست‌آوردن گوهرهای عرضه داشته اقیانوس اندیشه مولانا!؟

قطعا بسی شادی‌انگیز است وقتی متوجه می‌شویم که صدها گروه موسیقی درصورت‌های گوناگون از تکنوازی با سازها گرفته تا سمفونی‌ها و گروه‌های نمایشی و حرکت‌های موزون در سراسر دنیا، اساس فعالیت خود را برگرفتی از کار مولانا قرار می‌دهند و محصولاتشان مخاطبان بسیاری نیز پیدا می‌کند.

قطعا هر ایرانی و مسلمان فرهنگ‌دوستی وقتی متوجه می‌شود یونسکو نیز سالی را به نام مولانا به‌عنوان یک شخصیت برجسته جهانی قرار داده، مباحثاتی فرهنگی پیشه می‌کند... اما از پس این شادمانی پرمباهات، حرف و اندیشه مولانا چقدر توانسته در جان جهان امروز و مخاطبان رسوخ کند؟ و باز در این میان مقصر اصلی کیست؟ خود مولانا که کسی چون شیخ بهایی مثنوی‌اش را به‌مثابه کتاب آسمانی برای برخی «مدل» و برای برخی دیگر «مضلل» می‌داند؟ یا مایی که تنها بلدیم هنگام حرف زدن از مولانا، به گذشته دوری افتخار کنیم که ایران بزرگ مولانایی داشته و پیراهن چاک کنیم که مولانا به زبان پارسی حرف می‌زده و می‌نوشته و می‌سروده و پس یکسره سهم ماست و در عوض وقتی قرار می‌شود درباره مولانا و عظمت او چیزی بخوانیم و بگوییم عادت کرده‌ایم به تصحیح مثنوی نیکلسن آمریکایی و ترجمه بهترین کتاب‌ها در اندیشه مولانا از کسانی چون بانو شیمل آلمانی، پروفیسور جیتیک و دکتر فرانکلین لوئیس آمریکایی و نهایتاً مولوی پژوهان ترکی چون گولپینارلی.

و البته کمتر یاد گرفته‌ایم تلاش‌های چشمگیر انگشت‌شمار فحول ادبیات پارسی را درباره مولانا از پس سال‌ها تلاش، خواننده باشیم یا حداقل فریاد بیاوریم؛ تلاش دانشی مردانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی، عبدالحسین زرین‌کوب، سیدصادق گوهرین، محمد استعلامی، سیدجعفر شهیدی و تنی چند دیگر را؛ تلاش‌هایی که همین بضاعت اندک مولانا پژوهی ایرانی را نیز باید مدیون ایشان بود. بضاعتی اندک به‌رغم گزافه‌های بسیاری که در ظاهر کتاب هستند و در باطن، روگرفت صرف و کتاب‌سازی.

حدیث غریبی است دلخوشی به شیرینی سر دلبران و واقعیت تلخ آمدن در حدیث دیگران. قبول، تلخ بود و است اما به قول فرزانه توس:

نگر تا چه گوید سخنگوی بلخ که باشد سخن گفتن راست، تلخ